



زیر پوست من

دورس لینگ

ملا جعفری

"او خیلی زیبا بود و به تنها چیزی که از همه بیشتر علاقه نشان می داد، رقصیدن و اسب ها بودند". این جمله در مورد دوران کودکی مادرم است. مربوط به سالهای قبل از تولد من. "اما یه لحظه صبر کن ببینم! این مادرش است که در موردش صحبت می کند." تا آن جایی که یادم می آید مادرم از چنین کلماتی استفاده نمی کرد. این کلمات نمی توانند برای او باشند. زیرا او اصلا مادرش را به یاد نمی آورد. نه! او اینها را از خدمتکارها شنیده. همان خدمتکاری که طبق معمول پیش بندش را می پوشد و با قیافه کج و ماوجش به طرز چندش آوری آب بینی اش را بالا می کشد. همزمان که اندک اندک فن فن می کند داستان هایی از آدم های پر رمز راز و خبیث و نیک سرشت، آدم خوارها و کافرهای بد طینت می گوید. گویی آن ها را که دنیایشان در زیر پله های خانه قرار داشت به سمت من فرا می خواند. در آن خانه وقتی "ایمیلی مک ویج" بر اثر بیماری پرتونیت و التهاب زیاد مُرد، خدمتکارها و پرستارها بچه ها را بزرگ کردند. مادرم هنوز سه سالش بود. هیچ تصویر یا عکسی از ایمیلی در دسترس نیست. اصلا او هیچکس نیست. او همسر اول جان ویلیام مک ویج بود. جان هیچ وقت از او حرف نمی زد. مگر آن زن در حقیقت چه کرده بود؟ همیشه این را از خودم می پرسیدم. اما بلاخره برایم روشن شد که این موضوع چندان جنایی نیست. ایمیلی فلاور یک زن عادی بود همین! اما برای روشن شدن آن یک بازرس استخدام شد که به جایی برود که ایمیلی از مکانی سرشار از جرم و جنایت آمده بود. از نوع جنایت هایی که در زمان سلطنت ملکه ویکتوریا در کتاب های آنتونی ترالپ زیاد خواندیم و می شد یکی از فصل های آن را به ایمیلی اختصاص داد و نام آن را گذاشت "جرم ایمیلی فلاور چه بوده؟" این فصل حتی اگر کوتاه باشد، می تواند جزء غم انگیز ترین فصل های کتاب باشد.

اطلاعات به دست آمده از ایمیلی فلاور شامل زمان کودکی ازدواج، تاریخ فوت، مدارک ثبت شده مربوط به مالیات و امور مالی، دوران کار آموزی، مالکیت چندین قایق،

اطلاعات کلی و محلی و وصیت نامه که البته طبق گفته های بازررس تمام این شواهد از طریق خانواده دیکنز انگلیسی الاصل به دست آمده است. شخصی به عنوان هنری فلاور در سال ۱۸۲۷ به عنوان یک ملوان خدمت می کرده و در سال ۱۸۵۱ به عنوان یک مامور حمل بار کشتی پست گرفته. اودر شهر سامرست و همسرش الینور در شهر لیم هاووس به دنیا آمده بودند. پسر آنها جورج جیمز فلاور بود. پدر جنایتکار ایمیلی احتمالا از اقوام جان فلاور بود. خانواده فلاور از مالکین و قایقداران بزرگ شهر بودند. خاندان فلاور در تراس های بزرگ نزدیک به هم زندگی می کردند اما حالا دیگر از هم پاشیده اند و جورج جیمز و همسرش الیزا میلدر در خانه شماره سه خانوادگی فلاورها زندگی می کنند. این منطقه پویلار نام داشت که در نزدیکی جایی به نام "کاناری وارف" قرار داشت. آنها چهار فرزند داشتند. الیزا در سن ۳۵ سالگی بیوه شد. او بی کس و کارترین و ضعیف ترین خاندان فلاور به حساب می آمد. در آنجا تمام قایق دارها مرد بودند و رسم نبود زن وارد آنجا شود اما وضعیتش چنان بغرنج شده بود که بزرگان و پیشکسوتان قایق دار موافقت کردن که در قسمت حمل بار کشتی کار کند. الیزا به پسرش راه و چاه کار را یاد می داد تا از بهترین قایق داران آن منطقه شود. بچه هایش کارشان را خوب انجام می دادند و در آخر توانست اوضاع زندگی اش را رو به راه کند و امکانات خانه و حقوقش را ارتقا دهد. ایمیلی کوچکترین عضو خانواده در سال ۱۸۸۳ با ویلیام مک ویچ ازدواج کرد. مادرم تعریف می کرد خانه ای که در آن بزرگ شده بود خانه ای سرد و بی روح و تاریک بود. پدرش مردی به شدت با اقتدار، منضبط و سختگیر و همیشه آماده نصیحت و امر و نهی کردن بود. اواخر دوران سلطنت ویکتوریا بهترین دوران زندگی از لحاظ آسایش رفاهی و مالی محسوب می شد. بهترین مهمانی ها و جشن ها برگزار می شد. اوج زندگی باشکوه خاندان فلاور بود. هیچ چیزی که مایه دلسردی و ناراحتی باشد وجود نداشت. ایمیلی از این خاندان گرم و مهربان وارد زندگی مبهم و خشونت بار جان ویلیام مک ویچ شده بود. جان باید خیلی عاشق ایمیلی بوده باشد که توانسته با او ازدواج کند. اما ایمیلی مجبور بود خودش را با بلندپروازی ها و رفتارهای خودسرانه و

بیش از حد مستبدانه شوهرش وفق دهد. حدس می زنم ایمیلی در آن خانه سرد و تاریک و دلمرده، دق کرده آن هم در سن سی و پنج سالگی.

مادرم هیچ وقت از پدر بزرگم؛ منظورم جان ویلیام و همینطور رفتارهایی که با ایمیلی داشته چیزی نگفت. اطلاعات این خاندان از تولد و مرگ و ازدواج گرفته تا موارد قانونی و امور اداری و اطلاعات نظامی و کتاب هایی در مورد قایق دارها و گزارشات و مدارک مربوط به وصیت نامه ها همگی به ثبت رسیده است. تاریخ و محل تولد جان مک ویچ با هم مغایرت دارند. شاید بنا به دلایلی این اطلاعات غلط را ارائه داده اند. به هر حال بررسی لیست ثبت شده قبل از سال ۱۸۳۷ را کمی دشوار می کند. به نظر می رسد ارتش قرن نوزدهم به طور مشخص نیروی جدید گرفته است. جان مک ویچ در پرتغال به دنیا آمد و پدرش هم یک سرباز بود. وقتی در سال ۱۸۶۱ ارتش را ترک کرد در قسمت چهارم ساختمان لایت دراگون، به عنوان افسر ارشد بیمارستان معرفی شد. او بیشتر در منطقه لایت بریگید مسئول بخش نظامی شهر کریمه اُکراین و شرق ترکیه بود. هیچ یک از سرباز ها حق نُطق کشیدن نداشتند. او در کارش جدی بود و هر یک از سرباز ها آرزو می کردند جای او باشند چرا آنها اینقدر دوست داشتند چنین پُستی داشته باشند؟ قرارداد جان مک ویچ به عنوان یک سرباز، یک نشان و موقعیت درخشان بود. در یکی از ازداد و خوردها وقتی اسبش مورد اصابت گلوله قرار گرفت، او باز نایستاد و به کارش ادامه داد و جنگید. به خاطر جان فشانی هایش مدال های زیادی دریافت کرده بود در اینجا یکی از بیانیه های معروفی که در مورد او در اول مارس سال ۱۸۶۲ از طرف روزنامه رسمی اتحاد خدمات رسانی به چاپ رسید ذکر شده:

" چهارمین سرباز سوار نظام (سلطنتی) روز جمعه بیست و یکم، افسر ارشد جان مک ویچ عضو گروه این سوار نظام، مورد تقدیر گارد سلطنتی نظامی قرار گرفته و از تمام افسران این نظام هدیه ای شامل کیف محتوی بیست شیلینگ انگلیسی برابر با واحد پول کشور گینس، یک جعبه نفیس نقره ای منقوش زیبا به خاطر خدماتش به این نظام به وی اهدا می گردد. چند نفری مانند افسر جان مک ویچ که جان بر کف خدمت کردند مورد تقدیر واقع شدند. مامورین غیر نظامی و ویژه برای او جشن و شادی بر پا کردند و برای